



# تأثیر نگرش مذهبی بر روابط صفویه و عثمانی در عصر اول صفوی (۹۰۷ هـ. ق. - ۱۰۳۸ هـ. ق.)

تاریخ پذیرش: ۹۸/۸/۱۶

تاریخ دریافت: ۹۸/۵/۴

همت‌الله دانش<sup>۲</sup>



چکیده

شکل‌گیری حکومت صفویه در ایران، بر شرایط منطقه تأثیر داشت. افزون بر ساختار سیاسی حاکم بر ایران، نگرش مذهبی آنها نیز شرایط متفاوتی را در مناسبات منطقه‌ای ایجاد کرد. در این میان تلاقی قلمرو جغرافیایی صفویان در مرزهای غربی با عثمانی‌ها، در کنار ناهمگونی اندیشه‌های مذهبی بین آنها، شرایطی ایجاد شد که منازعات و مناسبات آغازین آنها و تداوم آنها متأثر از این اندیشه‌های مذهبی باشد. در واقع در ابتدای حکومت صفویان رفتارهای خصمانه متأثر از اندیشه‌های مذهبی (تشیع و تسنن) بر مناسبات آنها سایه افکنده بود، افزون بر این توسعه‌ی مرزهای جغرافیایی نیز عاملی مهم در روند درگیری‌ها بود، اگر چه در مواقعی برای فرار از درگیری‌های نظامی، روابطی دوستانه نیز حاکم بود. این نوشتار در پی بررسی ابعاد تأثیر نگرش مذهبی بر روابط صفویه و عثمانی در عصر اول صفوی (۹۰۷ هـ. ق. - ۱۰۳۷ هـ. ق.) با اتکا بر روش توصیفی و تحلیلی است. مبتنی بر این رویکرد، پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که نگرش مذهبی در عرصه روابط دو طرف چه جایگاهی داشت؟ نتیجه بررسی‌ها نشان می‌دهد تمایلات توسعه طلبانه جغرافیایی اولویت اصلی میان طرفین بوده است گرچه مذهب بهانه‌ای برای توجیه این کشورگشایی‌ها و گسترش قلمرو عنوان می‌شد، اما در واقع پوششی بر این گونه اعمال و رفتارهای حاکمان بوده است به طوری که در دوره تثبیت حکومت صفوی شاهد نوعی تسامح و تساهل در رفتار طرفین هستیم.



کلید واژه‌ها: صفویه، عثمانی، نگرش مذهبی، جنگ، مشروعیت.

مقدمه

بخش مهمی از تحولات ایران در دوره صفوی به برخوردهای نظامی با دشمنان مرزی یعنی ازبکان در شرق و عثمانی‌ها در غرب مربوط می‌شود. اما منازعات طولانی در مرزهای غربی با عثمانی‌ها اهمیت دوچندانی دارد به دلیل گسترش و تداوم این جنگ‌ها می‌توان عناصر مختلفی را پیدا کرد که نشانگر تأثیرگذاری برخی عوامل در شکل‌گیری این ویژگی‌ها بوده است. برخی از عناصر گذرا و برخی نیز شکلی بنیادین داشته‌اند که این عوامل بنیادین را می‌توان در دو قالب توسعه‌ی جغرافیایی و گسترش قلمرو مطرح نمود، اما داده‌های تاریخی دو طرف هیچ نوع نگاهی به این عوامل نداشته‌اند و بیشتر نگرش‌های مذهبی را در بروز جنگ‌ها به عنوان عاملی بنیادین مطرح کرده‌اند.

نوشتار حاضر بیشتر در پی واکاوی نکاتی است که طرفین برای توسعه‌ی جغرافیایی و گسترش قلمرو خود نگرش‌های مذهبی را برای تسلط بر دیگری به کار می‌گرفتند. بر این اساس پژوهش حاضر در پی پاسخگویی به این پرسش‌هاست: نگرش مذهبی، چه تأثیری در بروز روابط داشته است؟ نقش نگرش مذهبی بر مشروعیت حاکمان چگونه بوده است؟ داده‌های تحقیق نشان می‌دهد که فارغ از نوع نگاه‌های طرفین پیرامون ادعاهای مذهبی مورد نظر خود، از یک سو رویکردهای مذهبی نقش مهمی در تداوم و شکل‌گیری مناسبات و منازعات داشته‌اند و از سوی دیگر به عنوان عاملی برای سرپوش گذاشتن بر اقدامات حاکمان و همچنین مشروعیت آنها بوده است.

### شاه اسماعیل و عثمانی

هم‌زمان با تشکیل حکومت صفویه و تاج‌گذاری شاه اسماعیل اول، در عثمانی، سلطان بایزید دوم حکومت می‌کرد و تلاش خود را برای جهاد علیه کفار اروپایی قرار داده بود و توانست بیشتر سرزمین کفار را فتح نماید (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۴۷۲). او فطرتاً صلح دوست بود و به تصوف و درویشی علاقه خاصی داشت تا جایی که برخی از مورخین عثمانی او را «صوفی بایزید» می‌نامیدند (پورگشتال، ۱۳۸۷: ۸-۷۰۷).

بایزید دوم عنایت خاصی به درویش و صوفیان داشت و برای یکی از رهبران قزلباش به نام حسن خلیفه، در جنوب آناتولی، مستمری سالیانه اختصاص داد و با پیشبرد روابط سنتی دوستانه بین سلسله خویش و طریقت اردبیل، ارزش بسیار زیادی برای این روابط قائل بود (رویمر، ۱۳۸۷: ۳۳/۶). با توجه به آرامشی که در زمان سلطنت او ایجاد شده بود؛ نهضت‌هایی با ویژگی‌های شیعی و با همکاری آناتولی در عثمانی شکل گرفت (مزاولی، ۱۳۸۸: ۱۶۱). اما همواره به پادشاه صفوی که برای ترویج مذهب شیعه و تحصیل قدرت و سلطنت مبارزه می‌کرد، به چشم بدگمانی می‌نگریست. از سوی دیگر سخت‌گیری‌های مذهبی شاه اسماعیل و وادار کردن سنی‌مذهبان به تغییر مذهب و هم‌چنین دستور برای قتل آنان به وسیله تبرائیان، باعث گردید تا بسیاری از سنی‌مذهبان به عثمانی نزد سلطان بایزید دوم بروند و او را به حمله به ایران و برانداختن دودمان نوبنیاد صفوی تحریک کنند. سلطان بایزید دوم که در این



زمان درگیر جهاد با اروپاییان و سر و سامان دادن به امور مملکت بود سکوت و مماشات اختیار کرد ولی به حکام ولایات دستور داد که مانع از مهاجرت ساکنین عثمانی به ایران شوند و مهاجرین ایرانی را مورد پذیرش قرار دهند و املاک و خانه‌های صوفیان را که از قبل رفته‌اند به آنها بدهند (اسپناچی پاشازاده، ۱۳۷۹: ۵۴).

بایزید دوم علیرغم نگرانی و تشویش، هرگز درصدد جنگ با ایران نبود؛ چرا که جهاد با کفار را نافع تر از جنگ با شاه اسماعیل می‌دانست. هر چند به صورت پنهانی نگرانی‌های خود را از صفویه بیان می‌نمود و امیران آق‌قویونلو را که دشمنان سیاسی و مذهبی صفویه بودند، علیه شاه اسماعیل تحریک و تشویق می‌کرد به طوری که در پاسخ نامه یعقوب آق‌قویونلو مبنی بر قتل شیخ حیدر، پدر شاه اسماعیل، غلبه «فرقه ناجیه بایندریه ایدهم الله» را بر «گروه زاله حیدریه لعنهم الله» تبریک گفت (همان: ۳۴-۳۳). او هم چنین زمانی که شاه اسماعیل با الوند میرزا در جنگ بود در پاسخ به نامه الوند میرزا، «قرلباش» را دشمن مشترک آق‌قویونلو و عثمانی معرفی و او را به جنگ با قرلباش‌ها و «دفع و رفع گروه مکروه زاله» تشویق و تحریک نمود و او را نسبت به کمک‌های ارسالی خود در صورت نیاز امیدوار نمود (پارسا دوست، ۱۳۸۷: ۳۵۸).

### تحركات مریدان صفوی در آناتولی

شاه اسماعیل صفوی در سال ۹۰۷هـ.ق/۱۵۰۱م الوند میرزا را در نخجوان شکست داد و وادار به فرار به دیاربکر نمود و بر آذربایجان مسلط شد. او هم چنین توانست مراد بیگ آق‌قویونلو که حاکم عراق و فارس بود را در همدان شکست دهد (اوزون چارشلی، ۱۳۷۷: ۲۴۴/۲). مراد بیگ بعد از فرار به دیاربکر، تلاش کرد تا سلطان عثمانی را به جنگ با شاه اسماعیل بکشاند اما او که از کمک سلطان عثمانی ناامید شده بود (اسکندریگ ترکمان، ۱۳۸۲: ۳۳/۱) به سوی علاءالدوله ذوالقدر، حاکم دیاربکر، رفت و برای مقابله با شاه اسماعیل به جمع‌آوری سپاه پرداخت. علاوه بر این، نامه‌های شیعیان دیاربکر که از شاه شیعه تقاضای کمک کرده بودند در حرکت شاه اسماعیل مؤثر بود (قاسمی حسینی گنابادی، ۱۳۸۷: ۷۷). شاه اسماعیل برای تنبیه او بدون اجازه رسمی از عثمانی، وارد قیصریه، که تحت حاکمیت عثمانی بود، شد و نامه‌ای مبنی بر عذرخواهی به دربار عثمانی فرستاد و با تاکید بر استمرار رابطه دوستی گذشته، قول داد که معترض ساکنین آن دیار نشود (اسپناچی پاشازاده، ۱۳۷۹: ۵۶-۵۷؛ باربارو، ۱۳۸۱: ۳۳۶؛ پورگشتال، ۱۳۸۷: ۷۶۲/۱). پیروزی‌های شاه اسماعیل باعث شد تا مریدان او عزم سفر به سوی ایران را جزم نمایند و در تلاش بودند تا از مرزهای عثمانی بگذرند و به شاه اسماعیل صفوی بپیوندند. در پی مهاجرت مریدان شاه اسماعیل صفوی از آناتولی به سوی ایران در سال ۹۰۷-۸هـ.ق/۱۵۰۲م، قزلباش‌ها از سوی حکومت عثمانی مورد تعقیب قرار گرفتند و ضمن داغ گذاشتن بر چهره طرفداران صفوی، آنان را به جنوب یونان تبعید کردند (سیوری، ۱۳۹۱: ۳۸) و در مرزهای شرقی نیز دستور منع تردد قزلباش‌ها صادر شد که این امر موجب اعتراض شاه اسماعیل و ارسال نامه برای سلطان عثمانی گردید (رویمر، ۱۳۸۷: ۳۷/۶).

سومر به نقل از منشآت سلاطین معتقد است که شاه اسماعیل در این خصوص به بایزید نامه نوشت و ضمن بیان ارادت و اعتقاد و محبت اهالی دیار روم نسبت به خاندان صفوی، از او خواست تا مریدان



و مشتاقان زیارت آرامگاه شیخ صفی را از آمدن به ایران محروم نکنند و بایزید دوم هر چند سفر این افراد را برای فرار از خدمت نظام عنوان کرد اما در دستور خود تجدید نظر نمود (سومر، ۱۳۷۱: ۳۴). هر چند که پورگشتال در کتاب تاریخ امپراتوری عثمانی معتقد است که این درخواست از سوی بایزید رد شد (پورگشتال، ۱۳۸۷: ۷۶۲/۱).

### تأثیر اندیشه‌های مذهبی و سیاسی در کشورگشایی‌های شاه اسماعیل

شاه اسماعیل که توانسته بود مدعیان حکومتی را شکست دهد به سمت تصرف عراق رفت و توانست بغداد را فتح نماید. به نظر می‌رسد که تفکر مذهبی شاه اسماعیل و تقدیس امامان شیعه و هم چنین جلب نظر شیعیان و صوفیانی که خود را وقف او کرده بودند و رابطه مرید و مرادی را سرلوحه‌ی زندگی خویش قرار داده و در آرزوی زیارت ائمه در عراق بودند، باعث گردید تا شاه اسماعیل صفوی در اندیشه تصرف و تسخیر سرزمین‌هایی که مقابر ائمه و بزرگان دین در آن قرار داشت، باشد. علاوه بر این اندیشه کشورگشایی که در ذات پادشاهان و حکمرانان قرار دارد بر این امر مهم افزوده و شاه اسماعیل را به تصرف بغداد واداشت. اندیشه کشورگشایی شاه اسماعیل زمانی در فتح بغداد مشخص می‌شود که باریک پرناک، والی بغداد، هرچند که سنی مذهب بود اما تا زمانی که هدایا و پیشکش‌ها را برای شاه اسماعیل می‌فرستاد و از او اطاعت می‌کرد «به پوشیدن تاج و خلعت شاهی سرافراز گشت» (روملو، ۱۳۸۴: ۱۰۳۱/۲) ولی در هنگام مخالفت با تصرف بغداد توسط شاه اسماعیل، با وجودی که قزلباش‌ها را رافضی می‌دانست، باز هم به قصد معامله با او از در گفت‌وگو در آمدند و از او خواستند تا اطاعت از شاه اسماعیل که «مروج دین و مذهب به حق اثنی عشر علیهم السلام است» نماید و در این صورت به عنوان فرمانفرمای بغداد منصوب خواهد شد (عالم‌آرای شاه اسماعیل، ۱۳۹۱: ۶۲-۱۶۱).

نیروهای قزلباش بعد از تصرف بغداد به قتل عام سنی مذهبیان پرداخت و مقابر و آرامگاه‌های مقدس سنی مذهبیان از جمله قبر ابوحنیفه را تخریب و بعد از بیرون آوردن استخوان‌های او، سگی را در قبر او دفن کردند (همان: ۱۶۹) که این امر باعث جریحه‌دار شدن احساسات مذهبی سنی مذهبیان گردید و احساسات مذهبی آنان را بیش از پیش تحریک می‌نمود.

شاه اسماعیل پس از فتح و استیلای کامل بر بغداد و حوالی آن، با ارسال هدایایی به دربار سلطان بایزید دوم، خبر فتح بغداد را به اطلاع او رساند (اوزون چارشی‌لی، ۱۳۷۹: ۲۴۴/۲). اما سلطان عثمانی، در مقابل تصرف بغداد توسط اسماعیل و قتل عام سنی‌ها و تخریب مساجد و مقابر اهل سنت، تنها درخواست توقف این حملات را نمود (جی شاو، ۱۳۷۰: ۱۴۶/۱) و در مقابل اعتراض علمای روم که اقدام شاه اسماعیل در تخریب قبر ابوحنیفه را ستم در حق سنی مذهبیان دانستند و «فریاد زدند که اسلام برطرف شد» عاقبت کار شاه اسماعیل را به ابوحنیفه واگذار کرد و خود را از انتقام این کار کنار کشید (عالم‌آرای شاه اسماعیل، ۱۳۹۱: ۵۱۵-۱۶).

بایزید دوم در مقابل سیاست‌های حکومت صفوی مبنی بر گسترش و ترویج مذهب شیعه که با قتل و تخریب اماکن مقدس سنی مذهبیان صورت می‌گرفت و علاوه بر تهدیدهای سیاسی - نظامی، مکتب حنفی که اساس و پایه اعتقادات مذهبی حکومت عثمانی بود را نیز با خطر مواجه می‌ساخت، مامشات و مدارا را در پیش گرفت (دورسون، ۱۳۸۰: ۲۰۷). با پیروزی‌های شاه اسماعیل، بایزید دوم دریافت که باید واقعیت تزلزل‌ناپذیری حکومت صفویه را بپذیرد و به ظاهر از در دوستی درآمد و سفیری به نام محمد چاوش بالابان را با هدایایی به تبریز فرستاد و فتح عراق و اصفهان و فارس را به شاه اسماعیل



تبریک گفت (اسپناچی پاشازاده، ۱۳۷۹: ۵۶؛ پارسا دوست، ۱۳۸۷: ۳۶۳).

### تیرگی روابط اسماعیل و بایزید

در دوران حیات بایزید دوم، روابط ایران و عثمانی عادی و اسباب دوستی و مراودت برقرار بود (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۴۷۲؛ اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۱/۱) چرا که بایزید دوم شخصیتی «زاهدانه و گاه بی قید و بند» داشت و از خشونت دوری می‌جست (جی شاو، ۱۳۷۰: ۱/۱۳۳). اما لشکرکشی شاه اسماعیل در ۹۱۳هـ.ق/۱۵۰۷م به امارت‌نشین ذوالقدر، باعث تیرگی روابط دو حکومت شد (رویمر، ۱۳۸۷: ۳۷/۶). گرچه می‌توان گفت امیران فراری در بروز اختلاف میان دو حکومت تأثیرگذار بودند؛ اما به نظر می‌رسد آن چه باعث تیرگی روابط عثمانی و صفویه گردید نوع نگاه رهبران دو حکومت به مذهب بود چرا که عثمانی‌ها، مذهب شیعه را نقطه‌ی مقابل تسنن می‌دانستند و از همین زمان به صورت آشکار و پنهان برای ترویج آیین خود و جلوگیری از رشد و گسترش تشیع دست به کار شدند و از سوی دیگر شاه اسماعیل صفوی، خود را مأموری از جانب خدا و ائمه (ع) می‌دانست که باید در راستای تحقق مذهب شیعه دوازده امامی، که آن را به حق می‌دانست و مورد غفلت واقع شده بود، تلاش نماید و این مهم با از بین بردن مذهب تسنن و وادار کردن سنی‌مذهبان به تغییر مذهب خویش و در صورت مقاومت حتی با کشتن آنها عملی می‌شد.

سلاطین عثمانی رسمیت مذهب امامیه را مانع وحدت مذهبی ایرانیان با عثمانی می‌دانستند و ترویج مذهب شیعه، به هیچ وجه نمی‌توانست مورد تأیید سلاطین عثمانی باشد از سوی دیگر نگرانی سلاطین عثمانی از سوی شیعیان آناتولی را نمی‌توان نادیده انگاشت. در هر حال، سلطان بایزید دوم، در مخالفت با شاه اسماعیل جدی بود اما پس از پیروزی‌های پی در پی شاه اسماعیل، سلطان عثمانی در سیاست خود تجدید نظر کرد و با توجه به کهنلت سن در علنی ساختن افکار و عقایدش تحمل بیشتری نشان داد و در دوران وی مشکلات جدی در روابط امپراتوری عثمانی و حکومت صفوی پدید نیامد. او به دلیل تمایل شخصی به پیام‌های عرفانی مبلغان صفوی و یا ترس از اغوای لشکریانش توسط پیام‌های صفویه، علاقه‌ای نداشت که به صورت آشکارا با اسماعیل وارد جنگ شود و موضع صریح اتخاذ نمی‌کرد و قصد داشت تا با نامه‌نگاری شاه اسماعیل را از عقاید بدعت‌آمیز خود منصرف کند (جی شاو، ۱۳۷۰: ۴۶/۱-۴۵).

سلطان بایزید در نامه خود به شاه اسماعیل، ضمن تبریک پیروزی‌ها و فتوحات او در عراق و فارس، بر تداوم رابطه دوستی تأکید می‌کرد اما در این نامه به صورت ضمنی به کشتار مردم که به علت «هوای نفس جوانی» صورت گرفته است، اعتراض نمود و مذهب شیعه را طریقه‌ای مخالف عامه مسلمین اعلام کرد و هدف شاه اسماعیل را استفاده ابزاری از دین برای سلطنت که باعث ایجاد اختلاف و نفاق در میان مسلمانان و دست‌اندازی کفار بر سرزمین‌های اسلامی می‌شود، عنوان نمود. بایزید هم چنین از تخریب قبور، مساجد و تکایا و زوایا و سایر آثار سلاطین و امرا و علما انتقاد کرد و این کار را به «نادان‌های صوفیه» نسبت داد و هدف آنان را غضب موقوفات عنوان می‌کند. بایزید در این نامه با بیان اینکه مملکت پادشاه می‌خواهد، معتقد است که پادشاه با دین و مذهب که از امورات معنوی هستند کاری ندارد و تلاش می‌کند تا از راه نصیحت و نامه‌نگاری شاه اسماعیل را از سخت‌گیری نسبت به سنی



مذهبان نهی نماید (اسپناقچی پاشازاده، ۱۳۷۹: ۵۳-۵۱؛ پارسادوست، ۱۳۸۷: ۱۶-۸۱۳). البته باید گفت که عوامل دیگری هم چون تاخت و تاز ازبکان در شرق ایران و برخی مدعیان سلطنت در داخل، شاه اسماعیل را نیز در موقعیتی قرار داده بود که حاضر به جنگ با عثمانی نبود. تنها در پی شورش شاهقلی در ۹۱۷هـ.ق/۱۵۱۱م. در حوالی انطاکیه بود که وقتی دامنه فعالیتش تا روملی گسترش یافت و (اوزون چارشی‌لی، ۱۳۷۹: ۲/۲۷۴) با شکست نیروهای عثمانی در پی لشکرکشی به بورسا بود، بایزید دوم با لشکری به فرماندهی حمید علی پاشا به مقابله با وی رفت و با کشته شدن شاهقلی، جنبش صفویه شکست خورد و باقی نیروهای قزلباش به ایران عقب نشستند (جی شاو، ۱۳۷۰: ۱/۱۴۶). اما شاه اسماعیل به قیام شاهقلی کمک نظامی نکرد و حتی مهاجرین به ایران را نیز به سردی پذیرفت چرا که مایل نبود رابطه او با بایزید دوم به صورت آشکار قطع شود (پطروشفسکی، ۱۳۶۳: ۳۹۵). هر چند که بایزید دوم به صورت ظاهری در صدد بود تا رابطه حکومت عثمانی و صفویه دوستانه بماند و حتی با فرستادن ایلیچی فتح خراسان توسط شاه اسماعیل را تبریک گفت (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۴۰۴). اما باید یادآور شد که بایزید دوم تا پایان عمر خود، مذهب شیعه را مذهبی جدید عنوان می‌کرد و در هنگامی که شاه اسماعیل بعد از پیروزی بر شیبک‌خان ازبک، که متحد مذهبی عثمانی بود، فتح‌نامه مرو و سر او را برای سلطان عثمانی فرستاد بایزید در نامه‌ای شاه اسماعیل را نصیحت نمود که برای «ترویج مذهب جدیدت خون مسلمان را مریز» و این امر نشان می‌دهد که هر چند بایزید دوم رابطه دوستی با صفویه داشت اما هم چنان بر تعصبات مذهبی خود اصرار و پافشاری می‌نمود (اسپناقچی پاشازاده، ۱۳۷۹: ۶۷). در هر صورت باید گفت هر چند که بایزید دوم در مقابل سیاست‌های خشن مذهبی شاه اسماعیل، سیاست مدارا را در پیش می‌گرفت اما در اواخر عمر در زیر فشار علمای سنی مذهب و سران لشکری و کشوری عثمانی درصدد جمع‌آوری نیروی برای حمله به ایران بود اما این اقدام علیه شاه اسماعیل که با مخالفت سلیم به جهت ممانعت از حضور پدرش به عنوان سردار در جنگ بود هیچ وقت جامه عمل به خود نپوشید (اوزون چارشی‌لی، ۱۳۷۹: ۲/۲۶۲).

### سلطان سلیم و سیاست‌های خصمانه نسبت به صفویان

اختلاف و درگیری در میان شاهزادگان عثمانی سبب شد که سلیم با کمک سپاهیان ینی‌چری علیه پدرش قیام کند و در سال ۹۱۸هـ.ق/۱۵۱۲م بایزید را مجبور به استعفا کرد و سلطنت را در دست گرفت (الحسینی، ۱۳۷۹: ۶۵؛ ترکمان، ۱۳۸۲: ۱/۴۱۱). سلیم در اثر خشونت و پرتحرک بودن و کردار سنگ‌دلانه‌اش، فضای رعب و وحشت در اطراف خود ایجاد نموده بود (اوزون چارشی‌لی، ۱۳۷۹: ۲/۲۵۵). شاه اسماعیل با استفاده از اختلافات داخلی شاهزادگان عثمانی، نورعلی روملو را به ممالک عثمانی جهت غارت و جلب هرچه بهتر و بیشتر علویان و گسترش نفوذ صفویه به آناتولی فرستاد (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۴۷۵؛ واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۷۲: ۲۲۳؛ الحسینی القمی، ۱۳۸۳: ۱/۱۲۴).

مراد، برادرزاده سلطان سلیم، که از ترس سلطان جدید عثمانی، به شاه اسماعیل پناهنده شده بود با کمک نورعلی خلیفه توانست بر سنجان پاشا غلبه نماید (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴/۵۲۳؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۷-۳۶؛ بایبوردی، ۱۳۴۹: ۱۷). غلبه سلطان مراد و نورعلی خلیفه، بر سنجان پاشا باعث گردید تا سلیم، دشمنی خود با شاه اسماعیل را آشکار نماید و به سمت دیار بکر رفت و از آنجا با لشکری به سوی



آذربایجان حرکت نمود و حرکت خویش را به اطلاع شاه اسماعیل که در اصفهان بود، رساند ( ترکمان، ۱۳۸۲: ۴/۱) و از این پس، سیاست خصمانه‌ای در قبال حکومت صفوی اتخاذ کرد و تبدیل به رقیب و حریف شاه اسماعیل شد (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۵۴۴/۴). او در زمان پدرش مقابل با شاه اسماعیل را جدی گرفته و در مواردی مقابل قزلباش‌ها صف‌آرایی کرده بود که این امر علاوه بر اینکه به منزله حرکتی سرکشانه علیه پدرش تلقی شد (اوزون چارشی‌لی، ۱۳۷۹: ۲۵۵/۲) باعث نگرانی شاه اسماعیل و ارسال نامه‌ای برای بازبید دوم و تقاضای منع سلیم از رفتارهای ناهنجار نسبت به ملازمان صفویه شده بود (عالم‌آرای شاه اسماعیل، ۱۳۹۱: ۵۰۱؛ پورگشتال، ۱۳۸۷: ۷۶۳/۱).

البته باید گفت که تندروی‌های مذهبی شاه اسماعیل، کشتار سنیان، لعن مقدسات مذهبی اهل تسنن، خراب کردن آرامگاه ابوحنیفه و ارسال پوست سر شیبیک‌خان که متحد مذهبی عثمانی بود، خشم سلیم که سنی مذهب متعصبی بود را علیه شاه اسماعیل برانگیخته بود. علاوه بر این، ارسال خلیفه از سوی شاه اسماعیل به آناتولی و تلاش در جهت تبلیغ طریقت صفوی و هم‌چنین افزایش تعداد مریدان صفوی در این ناحیه باعث افزایش نفوذ شاه اسماعیل در خاک عثمانی می‌شد که این امر نیز از نظر سلیم دور نمی‌ماند و زمانی که والی طرابزون بود این فعالیت‌ها را زیر نظر داشت که براساس یکی از سندهای آرشیو توپقاپی که اسماعیل حقی در کتاب تاریخ عثمانی آورده است، خلیفه‌های عثمانی، شاه اسماعیل را «ملحد» می‌دانستند (اوزون چارشی‌لی، ۱۳۷۹: ۲۷۶/۲) و با استفاده از تعصبات مذهبی در عثمانی، موجی از کینه‌های مذهبی علیه شاه اسماعیل را ایجاد کرده بود.

سلطان سلیم بعد از به تخت نشستن نیز پیش‌دستی در حمله به حکومت صفویه را در دستور کار قرار داد (منشی قزوینی، ۱۳۸۷: ۱۳۴) و با شناسایی شیعیان موجود در عثمانی از هفت ساله تا هفتاد ساله، نسبت به اعدام و یا زندان نمودن آنها اقدام کرد (اوزون چارشی‌لی، ۱۳۷۹: ۲۷۷/۲؛ بطروشفسکی، ۱۳۶۳: ۳۹۵). عدم ارسال سفیر برای تهنیت و تبریک جلوس سلطان سلیم از سوی شاه اسماعیل، بیش از پیش نگرانی‌های سلیم را افزایش داد (اوزون چارشی‌لی، ۱۳۷۹: ۲۶۷/۲). بنابراین درصد جلب نظر و حمایت مالیک، علیه شاه اسماعیل برآمد. هر چند که حکومت مالیک پس از مذاکرات طولانی بی‌طرفی خود را مناسب‌تر تشخیص و به درخواست سلیم جواب رد دادند، اما سلیم، شاه اسماعیل را خطر و دشمن بزرگ برای حکومت عثمانی می‌دانست و اهمال و سستی در مقابل او را جایز نمی‌دانست (همان: ۲۷۹-۲۸۰/۲). او نامه‌هایی به شاه اسماعیل نوشت و نسبت به سب و لعن خلفای توسط صفویان انتقاد نمود و آنان را برحق دانست و مذهب شیعه را مذهبی تازه وضع شده عنوان کرد و ضمن ترسو خواندن پدرش، از شاه اسماعیل خواست تا سلطان مراد را تسلیم دربار عثمانی نماید و ولایت دیاربکر را به آنان واگذار نماید تا رابطه دوستی میان دو حکومت به دشمنی تبدیل نگردد، اما شاه اسماعیل در پاسخ به نامه سلیم، عدم تمایل بازبید دوم به جنگ با صفویه را از روی عقل و عاقبت‌اندیشی او دانست و ضمن رد مالکیت عثمانی بر دیاربکر، درخواست بازگرداندن سلطان مراد را نادرست دانست و او را تهدید کرد که «... حال که شما باد نخوت در دماغ راه یافته‌ان‌شاءالله تعالی سر نامبارک شما را به زور بازوی خیرگشای حضرت امیرالمؤمنین برداشته و به جهت پرتکال فرنگ خواهم فرستاد ...» (عالم‌آرای شاه اسماعیل، ۱۳۹۱: ۵۱۱-۵۱۲) و با بیان این که لحن نامه‌ها شایسته پادشاه نیست و احتمالاً نویسنده نامه، افیونی بوده است یک جعبه دارو به همراه نامه فرستاد که سلیم از این اقدام شاه اسماعیل خشمگین شد (پورگشتال، ۱۳۸۷: ۸۳۷/۲).



در اوایل سلطنت سلطان سلیم، پناهنده شدن برادرزاده سلیم به دربار شاه اسماعیل و استقبال گرم دربار ایران از او بروز اختلاف میان ایران و عثمانی گردید. این اقدام شاه اسماعیل، باعث ارسال سفیری از سوی سلطان سلیم به ایران شده و بی‌اعتنایی شاه اسماعیل به استرداد شاهزاده عثمانی و جاسوسی‌های سفیر ارسالی از اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران، به این اختلافات می‌افزاید. شاه اسماعیل نیز از بروز اختلاف میان شاهزادگان عثمانی استفاده کرد و نور علی خلیفه را با پنج هزار نیرو در راستای حمایت از سلطان مراد اعزام نمود و کل آذربایجان را به او واگذار کرد و مقرر نمود که آن چه از ولایات روم با جنگ تسخیر نماید از آن او باشد (عالم‌آرای شاه اسماعیل، ۱۳۹۱: ۵۰۶-۵۰۵). از آن سوی، شاه جوان عثمانی که تشیع و صفویه را مانع بزرگ بر سر راه آمال جهاننداری خود می‌دید، در ابتدا به کسب اطلاعات دقیق و جامع از شیعیان آناتولی پرداخته تا بتواند خطری را که از درون حکومت او را تهدید می‌کرد از بین ببرد و سپس به شاه اسماعیل حمله نماید، لذا دستور به قتل عام و غارت شیعیان داخل خاک عثمانی داد و این دستور باعث گردید تا شیعیان شناسایی، اعدام و یا زندانی شوند (اوزون چارشی‌لی، ۱۳۷۹: ۲/۲۷۷) و این گونه بود که سلیم، سازگاری با حکومت صفویه را ناممکن می‌دانست. نهایتاً این اختلافات به جنگ چالدران بین سپاه صفوی و عثمانی انجامید (حسینی گنابادی، ۱۳۸۷: ۱۱۳) که در این جنگ قزلباش‌ها در مقابل آتش توپخانه‌های عثمانی شکست خوردند. اما باید گفت که عوامل متعددی در بروز جنگ چالدران تأثیر داشته است که در این میان نیز می‌توان به انگیزه‌های مذهبی دو حکومت در بروز این جنگ اشاره کرد به طوری که اسپن‌اچچی پاشا زاده در کتاب «انقلاب اسلام بین الخواص و العوام»، یادداشت‌های روزانه حیدر چلبی در جنگ چالدران را درج نموده است که در این نوشته‌ها، حیدر چلبی، ایران قبل از آمدن شاه اسماعیل را پر از اهل ایمان می‌داند و شاه اسماعیل را «صوفی بچه زندیق» که «طریق باطل» ایجاد کرده است، معرفی می‌کند و قزلباش‌ها را «طایفه مرده و اقوام کفر» می‌داند که قلع و قمع آنها واجب است، در تحریک احساسات مذهبی سلطان سلیم تلاش فراوان نموده است (اسپن‌اچچی پاشا زاده، ۱۳۷۹: ۷۸). سلطان سلیم نیز در فتح‌نامه چالدران، شاه اسماعیل را ملحد و کافر می‌خواند و حرکت خویش را برای «احیای مراسم دین و اقامت ناموس شرع مبین» اعلام می‌کند (همان: ۱۱۳).

### روابط شاه اسماعیل و عثمانی پس از جنگ چالدران

سلطان سلیم بعد از ورود به تبریز، از آنجا به آماسیه رفت زیرا او نمی‌توانست به کشتار صفویان در اطراف ادامه دهد (ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۳/۱) و به علت تمرد سپاهیان ترک، به تعقیب شاه اسماعیل بعد از شکست در چالدران نپرداخت و مولف سفرنامه شاردن معتقد است که به الحاق کردستان و دیار بکر قناعت نمود و این مناطق به خاک عثمانی ضمیمه شد (شاردن، ۱۳۷۲: ۴/۱۸۵۴). گرچه بعدها شاه اسماعیل آن را دوباره تصرف نمود. بعد از شکست چالدران، شاه اسماعیل سفرایی مبنی بر تقاضای صلح به دربار عثمانی فرستاد که این درخواست از سوی سلیم رد و سفرای زندانی شدند (اوزون چارشی‌لی، ۱۳۷۹: ۲/۲۹۰؛ پورگشتال، ۱۳۸۷: ۲/۸۵۰) و این اقدام سلیم، باعث شورش یینی‌چری‌ها در آماسیه گردید، اما به علت پراکندگی نیروها، یینی‌چری‌ها نتوانستند بر سلیم غلبه نمایند (جی شوا، ۱۳۷۰: ۱/۱۵۲). هر چند که صفویه در نبرد چالدران شکست خوردند اما رابطه معنوی قزلباش‌های آناتولی و حکومت صفویه از بین





نرفت و مخفیانه این رابطه ادامه داشت (اوزون چارشی‌لی، ۱۳۷۹: ۳۷۲/۲). سلیم در سال ۹۲۷.ه.ق/۱۵۲۱م از دنیا رفت و فرزندش سلیمان به قدرت رسید (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۱۶۲/۲). در این زمان، حملات سلیمان به روس و اروپا که با عنوان جهاد تلقی می‌شد (ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۳/۱) مانع از جنگ بین ایران و عثمانی شد. مناسبات ایران و عثمانی پس از چالدران حسنه نشد و به خاطر تحرکات پنهانی شاه اسماعیل در آناتولی، عثمانی‌ها با او پیمان صلح نیستند. هنگام جلوس سلطان سلیمان، ایلچی از سوی شاه اسماعیل برای تبریک اعزام نشد اما بعد از فتح بلگراد و رودس یک هیأت از ایران به استانبول اعزام شد که عده‌ای در اسکودار بازداشت و حدود ۲۰ نفر به استانبول رفتند (اوزون چارشی‌لی، ۱۳۷۹: ۳۷۵/۲).

### شاه تهماسب و عثمانی

شاه ایران بعد از نبرد جام، برای مقابله با شورش ذوالفقار بیگ که به واسطه ارتباط با عثمانی‌ها اهمیتی فراتر از اهمیت محلی داشت، راهی بغداد گردید (الحسینی، ۱۳۷۹: ۱۰۳؛ الحسینی قمی، ۱۳۸۳: ۱۸۹/۱-۱۸۸).

ذوالفقار خان که حکومت بغداد و لقب خلیفه‌الخلفایی داشت در خیانت و بی‌وفایی، پیروی امه نمود و در خدمت سلطان سلیمان اظهار ارادت و اطاعت کرد و کلید بغداد را برای سلطان فرستاد (پورگشتال، ۱۳۸۷: ۱۰۶۸). تهماسب برای فرو نشانیدن شورش او، به سوی بغداد حرکت کرد (منشی قزوینی، ۱۳۸۷: ۱۵۸-۱۵۷). شاه تهماسب صفوی که بعد از پدرش اسماعیل، قدرت را به دست گرفته بود، در قسمت‌های غربی قلمرو صفویه با حکومت سنی مذهب عثمانی روبرو بود که برای شاه جوان ایران تهدیدی خطرناک‌تر از ازبک‌ها در شرق بود (نیومن، ۱۳۹۳: ۹۵). شاه تهماسب در دوران حکومتش، با سه تن از سلاطین عثمانی یعنی سلیمان قانونی، سلطان سلیم دوم و سلطان مراد سوم هم زمان بود. او سیاست خصمانه پدر را در مورد عثمانی‌ها دنبال کرد و برای اتحاد علیه عثمانی، ایلچی به سوی شارل‌کن و فردیناند فرستاد (اوزون چارشی‌لی، ۱۳۷۹: ۳۷۵/۲).

### دوران جنگ

سلاطین عثمانی از زمانی که بر شهرهای مقدس و تاریخی مکه، مدینه، بغداد و قاهره که پایتخت‌های خلفای اسلامی بودند مسلط شدند، خود را به عنوان خلیفه مسلمان می‌دانستند و «به همین جهت بود که مسلمانان جهان نیز به آنها توجه نموده و آنها را خلیفه و جانشین پیامبر می‌شمردند و آنان نیز از این عنوان برای منظوره‌های سیاسی و نظامی خویش سود می‌جستند» (کاتبی، ۲۵۳۵: ۱۲). اگر چه عدم پذیرش سلطان عثمانی به عنوان خلیفه مسلمانان از سوی شاه تهماسب و هم چنین تشویق ابراهیم پاشا و پناهندگی امه تکلو، والی آذربایجان، باعث تسریع در حمله سلیمان به آذربایجان گردید؛ اما در واقع می‌توان گفت بعد از جنگ چالدران، مراکز جنوب عراق که شامل بغداد و بصره و اکثراً سنی مذهب بودند، در دست صفویان قرار داشت. صفویان در این دوره تلاش کردند تا در سرزمین‌هایی که مرکز خلافت عباسیان بود تشیع را به جای تنسن برقرار نمایند، این در حالی بود که عثمانی‌ها خود را ملزم به ممانعت از گسترش تشیع در جهان اسلام می‌دانستند که این‌گونه نگرش‌ها حمله به



صفویه را اجتناب‌ناپذیر کرده بود (دورسون، ۱۳۸۰: ۲۰۹).

علاوه بر این تحرکات ترکمن‌های آناتولی که مریدان صفویه بودند و با شکل‌دهی قیام‌های متعدد علیه حکومت عثمانی اوضاع آن کشور را نااموار کرده بودند و نیز تخریب اماکن مقدسه اهل سنت نظیر مقابر ابوحنیفه و عبدالقادر گیلانی و همین‌طور دستیابی شیعیان به مساجد مهم آن جا، باعث ناراضی‌تی و درگیری میان دو حکومت گردید که همواره در پی فرصت‌های مناسب برای حمله به همدیگر بودند (جی‌شاه، ۱۳۷۰: ۱۷۴). اما ابراهیم پاشا وزیر اعظم حکومت عثمانی، که از ترویج مذهب شیعه به وسیله شاه اسماعیل نگران شده بود سلطان سلیمان را به لشکرکشی به ایران تشویق نمود (باربارو، ۱۳۸۱: ۲۰۶). مشغول بودن سلطان سلیمان در جبهه اروپایی مانع از حمله او به ایران گردید تا این که در سال ۹۳۷هـ.ق/۱۵۳۱م که امه، والی آذربایجان، علم طغیان علیه تهماسب برافراشت و پس از ناکامی و شکست به سمت پادشاه عثمانی رفت و سلیمان را به لشکرکشی به ایران تشویق نمود (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۵۰-۵۱). این اقدام امه باعث گردید تا سلیمان، سپاه عثمانی را برای تصرف بتلیس اعزام نماید و امه توانست با قتل شرف خان، حاکم بتلیس، خیال عثمانی را از این منطقه راحت کند (منشی قزوینی، ۱۳۸۷: ۱۶۷؛ الحسینی، ۱۳۷۹: ۱۱۴) و در سال ۹۴۰هـ.ق/۱۵۳۴م بود که سلیمان متوجه آذربایجان گردید و با تحریکات امه، با سپاه عظیمی به سمت ایران حرکت کرد و توانست با همراهی ابراهیم پاشا و با راهنمایی‌های امه سلطان، تبریز و اکثر بلاد آذربایجان را تصرف نمایند و به علت شرایط نامناسب جوی به سمت بغداد رفتند و توانست پرچم عثمانی را بر فراز آن شهر به اهتزاز در آورد (باربارو، ۱۳۸۱: ۲۰۷؛ الحسینی، ۱۳۷۹: ۱۲۴) و در میان استقبال اهالی سنی مذهب بغداد، در ۹۴۱هـ.ق/۱۵۳۵م آن جا را تصرف و در آن شهر تاج‌گذاری کرد و بدین ترتیب سرزمین عراق پس از ۲۵ سال که در تصرف صفویان بود ضمیمه امپراتوری عثمانی گردید.

سلطان عثمانی در بغداد در راستای تفکرات اهل تسنن و جهت احترام به عقاید و باورهای مذهبی سنی‌مذهبان، مقابر، مساجد و مؤسسات سنی‌مذهبان را که قبلاً به وسیله صفویه تخریب شده بود، تعمیر کرد (اوزون چارشی‌لی، ۱۳۷۹: ۳۷۹/۲).

سلیمان پس از فتح بغداد و در پی شورش سام میرزا در هرات به تبریز بازگشت (الحسینی، ۱۳۷۹: ۱۲۷؛ حسینی قمی، ۱۳۸۳: ۲۴۲/۱). شاه تهماسب صفوی در این زمان به مقابله عثمانی‌هایی که در قلعه وان بودند رفت و به محاصره این قلعه پرداخت (روملو، ۱۳۸۴: ۱۲۲۷/۳). اما هنگامی که متوجه بازگشت مجدد سلیمان به تبریز شد، دست از محاصره قلعه وان برداشت به تبریز آمد و به مقابله با قشون عثمانی براساس رویه تدافعی جنگ و گریز پرداخت که سلطان عثمانی صلاح دید از حمله به پایتخت ایران خودداری و به استانبول بازگردد (باربارو، ۱۳۸۱: ۲۰۷) و در این هنگام اختلافات ایران و عثمانی به بالاترین حد خود رسید. به نظر می‌رسد یکی از دلایل مهم بازگشت سلیمان به عثمانی تحرکات اروپاییان در غرب عثمانی بود که باعث گردید سلیمان برای مدت کوتاهی از حکومت صفویه و متصرفات آن نواحی صرف‌نظر کند.

القاص میرزا، برادر شاه تهماسب که در این زمان والی شیروان بود و به علت اختلافات ایجاد شده به حکومت عثمانی پناهنده شده بود، به تحریک عثمانی‌ها به حمله به ایران پرداخت و بهانه‌ی جدیدی برای تجاوز به ایران، به دست عثمانی‌ها داد و سلیمان در سال ۹۵۵هـ.ق/۱۵۴۸م برای سومین بار به خاک ایران تجاوز و تبریز و قلعه وان را تصرف کرد و به حلب بازگشت (منشی قزوینی، ۱۳۸۷: ۲۰۱؛



اوزون چارشی لی، ۱۳۷۹: ۳۸۷/۲-۳۸۶.

شاه تهماسب با کمک پرتغالی‌ها که در این زمان برای مقابله با حکومت عثمانی با حکومت صفوی متحد شده بودند، توانست در مقابل حملات عثمانی‌ها مقاومت نموده و مانع از پیشرفت آنها به داخل خاک ایران گردد. اختلاف نظر القاص میرزا با سلیمان و فرماندهان سپاه ترک عثمانی باعث ترک قشون توسط القاص میرزا و گرفتاری وی به دست والی کردستان و در نهایت حبس وی در قلعه قهقهه و قتل او به اشاره شاه تهماسب شد (باربارو، ۱۳۸۱: ۲۰۷).

درگیری‌ها و اختلافات میان عثمانی و صفویه ادامه داشت تا این که سلطان سلیمان در نامه‌ای شاه تهماسب را با کلمات اهانت‌آمیز مورد تهدید قرار داد. بنابراین شاه صفوی گروهی از قزلباشان را مأمور حمله به عثمانی نمود که اسماعیل میرزا مناطق وان و سلطان، ارجیش و عادل جواز را غارت کرد و گروه دیگری نیز بر کور تاخته و آن جا را آتش زدند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۸۲۲/۲). پس از آن سلطان سلیمان به آذربایجان حمله نمود و براساس فتوای علمای سنی مذهب، جنگ با ایرانیان را در حکم غزوه و جهاد می‌دانست (الحسینی، ۱۳۷۹: ۱۸۲-۱۸۰).

شاه تهماسب در نامه‌ای به سلطان سلیمان از عدم تمایل خود به جنگ می‌نویسد و معتقد است که مشکل از ناحیه بعضی «مفسدان دین» بود که در سرحد «فتنه‌ای چند انگیختند». اما سلطان سلیمان در پاسخ به این نامه علت حرکت خود را از بین بردن تشیع و رافضی‌گری می‌خواند که تهماسب در پاسخ به وی، بر اعتقاد صریح خویش بر تشیع تأکید می‌کند و با شدت هر چه تمام تر از تسنن بدگویی می‌کند و اعتقاد سلیمان مبنی بر بدعت و رافضی بودن مذهب تشیع را به شدت رد می‌کند (جعفریان، ۱۳۸۶: ۸۶).

## دوران صلح

پادشاه عثمانی پس از آگاهی از تفکرات دینی شاه تهماسب، خیز بیشتری برای حمله به ایران برداشت. در جنگ‌های پیش آمده پس از این حادثه، قزلباش‌ها در زد و خورد‌های کوتاه پیروز شدند و سنان بیگ، سردار عثمانی، به اسارت درآمد، اما شاه تهماسب او را نکشت و همراه با شاهقلی بیگ قاجار، نامه‌ای به سلطان عثمانی نوشت و پیغام داد که «خصوصت موجب ویرانی مملکت است و صلح موجب رفاه رعایا می‌شود» (روملو، ۱۳۸۴: ۱۳۷۴/۳؛ منشی قزوینی، ۱۳۸۷: ۲۰۹) و سلطان سلیمان نیز از این پیشنهاد استقبال نمود و به این ترتیب زمینه صلح آماسیه فراهم شد. در ۹۶۲هـ/۱۵۵۵م این صلح به امضای طرفین رسید. به موجب این معاهده، آناتولی شرقی و عراق عرب در اختیار عثمانی قرار گرفت (اوزون چارشی لی، ۱۳۷۹: ۳۸۸/۲) و ارمنستان، آذربایجان شرقی، اردهان، کارتیل و کاخ متعلق به ایران شناخته شد (برن، ۱۳۴۹: ۱۱۳؛ رضانی، ۱۳۸۷: ۲۶). هر چند حملات عثمانی، بغداد، بین‌النهرین و قلعه وان را از ایران جدا کرد اما تهماسب توانست از، ازدست رفتن مناطق دیگر جلوگیری نماید و دورانی از آرامش موقتی در ایران و مرزهای آن آغاز شد.

بازید فرزند سلطان سلیمان در سال ۹۶۷هـ/۱۵۶۰م به دربار ایران پناهنده و وارد خاک ایران شد و سلیمان با اریزنی‌ها و ارسال مکاتباتی، خواستار بازگرداندن او شدند (الحسینی، ۱۳۷۹: ۱۸۶؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۶۳؛ منشی قزوینی، ۱۳۸۷: ۲۱۷؛ باربارو، ۱۳۸۱: ۲۰۷). بازید در ایران دست به توطئه زد



و قصد قتل شاه ایران را داشت که با اضافه شدن فصل جدید به پیمان صلح آماسیه از جمله بحث برگرداندن پناهندگان سیاسی طرفین، دربار ایران، بایزید را تحویل باب عالی داد. سلیمان در ۹۷۶هـ/۱۵۶۸م وفات یافت. بعد از مرگ سلطان سلیمان، فرزندش سلیم دوم و سپس مراد سوم به قدرت رسیدند و پیمان صلح آماسیه تا پایان سلطنت شاه تهماسب استوار ماند. شاه تهماسب دو سال قبل از فوت، تخماق خان را به سفارت حکومت عثمانی مأمور و به استانبول فرستاد تا ضمن تبریک جلوس مراد سوم، بر استحکام رابطه صلح و دوستی تأکید نماید و ولیعهدی سلطان حیدر را محکم نماید (پورگشتال، ۱۳۸۷: ۱۴۸۲/۲-۱۴۸۱). سفیر تهماسب هنوز در استانبول بود که شاه تهماسب در ۹۸۴هـ/۱۵۷۶م از دنیا رفت (روملو، ۱۳۸۴: ۱۵۲۹/۳) در حالی که تمام خراسان و عراق در تصرف او بود از دنیا رفت (راقم سمرقندی، ۱۳۸۰: ۱۴۷). او در دوران حکومتش با سه پادشاه عثمانی، سلیمان، سلیم و مراد هم زمان بود و «با دو پادشاه اخیر روابطی نیکو داشت» (شاردن، ۱۳۷۲: ۱۸۶۰).

### اسماعیل دوم و عثمانی

اسماعیل دوم که در زمان پدرش، حاکم شروان بود، توانست در جنگ با عثمانی موفقیت‌های بسیاری را کسب نماید. او حتی در زمان صلح نیز سپاهی را جمع‌آوری نموده بود تا بدون توجه به مفاد قرارداد صلح به خاک عثمانی حمله کند و نامه‌هایی را نیز برای حکام مبنی بر تدارک سپاه برای حمله به عثمانی نوشت که به نوعی نافرمانی از پدرش تلقی می‌شد به وسیله معصوم بیگ، وزیر اعظم شاه، به اطلاع شاه رسید (باربارو، ۱۳۸۱: ۴۶۴) که این امر یکی از دلایل زندانی شدن او در قلعه قهقهه بود. به نظر می‌رسد این شجاعت‌ها و بی‌باکی‌های اسماعیل دوم، باعث شد تا امپراتوری عثمانی در زمان سلطنت وی، جنگ با صفویه را از برنامه خود حذف کند. بنا به گفته رویمر، او در زمان اسارت در قلعه قهقهه، تحولات عثمانی را پی‌گیری می‌نمود (رویمر، ۱۳۸۷: ۶۷/۶). هر چند که مراد سوم سفیری را برای تبریک جلوس شاه اسماعیل دوم به دربار قزوین نفرستاد (هینتس، ۱۳۷۱: ۹۱) و این امر از عوامل کینه‌توزی اسماعیل دوم نسبت به عثمانی‌ها است (فلسفی، ۱۳۷۵: ۷۵) اما بعد یک چاوش و ایلچی از سوی سلطان مراد سوم به دربار صفویه در زمان شاه اسماعیل دوم آمده بود (روملو، ۱۳۸۴: ۱۵۲۳/۳؛ الحسینی قمی، ۱۳۸۳: ۶۲۸/۲). عثمانی‌ها به علت پیروزی‌های او در جنگ‌های دو حکومت، به اسماعیل، لقب دیوانه داده بودند (هینتس، ۱۳۷۱: ۲۸). شاه اسماعیل به شدت مخالف صلح آماسیه بود و حتی در زمان پدرش بدون اجازه شاه از قزلباش‌ها خواست تا بدون توجه به مفاد قرارداد داد به خاک عثمانی حمله کنند (همان: ۳۴). این پادشاه صفوی بعد از به قدرت رسیدن، در اندیشه این بود که بتواند با جمع‌آوری سپاه، بغداد را تسخیر و در آن جا تاج‌گذاری نماید. اما سرداران قزلباش با برهم زدن صلح آماسیه مخالفت نمودند و این اندیشه جنگجویانه شاه اسماعیل را به سود مملکت ندانستند و معتقد بودند که بهتر است شاه اسماعیل دوم با عثمانی از در آشتی درآید (فلسفی، ۱۳۷۵: ۷۵). شاه اسماعیل حتی سیاست صلح پدر با عثمانی را نادیده گرفت و تلاش نمود با جلب خوانین کرد، نسبت به بهبود وضعیت خود در مناطق مرزی اقدام نماید. این امر با نگرانی حکومت عثمانی و صدور



فرمان برای حاکم وان در جهت جلب اطمینان خانهای کرد صادر شد و با پناهندگی والی لرستان به حکومت عثمانی، روابط ایران و عثمانی تیره شد (اوزون چارشی لی، ۱۳۹۰: ۸۳/۳). به نظر می‌رسد توجه اسماعیل دوم به مناطق مرزی کردنشین و تلاش در جهت جلب اعتماد خوانین کرد، به معنای پذیرفتن مذهب تسنن و تسامح با آنان نبود، بلکه در راستای جلوگیری از حملات عثمانی به ایران بود که تا این زمان به دلیل کثرت اهل تسنن در این نواحی همواره با استفاده از این نواحی که متحد مذهبی آنها بودند به ایران حمله می‌کردند. با وجود این که همواره مراد سوم با سوءظن به اسماعیل نگاه می‌کرد اما در این دوره بین ایران و عثمانی جنگی اتفاق نیفتاد؛ ولی روابط آنها متشنج و بیشتر شبیه یک آتش بس بود.

دوازده روز قبل از فوت اسماعیل دوم، خسرو پاشا از وجود نفاق و اختلاف در ایران گزارشاتی را به دربار عثمانی فرستاد (پورگشتال، ۱۳۸۷: ۱۴۸۶/۱-۱۴۸۷) هر چند وزیر اعظم (صوقللی) به علت احتمال سوءاستفاده اروپاییان از بروز جنگ اکراه داشت اما وزیر دوم و سوم (مصطفی پاشا و سنان پاشا) تلاش نمودند تا سلطان را به حمله به ایران ترغیب نمایند که سلطان نیز به علت دشمنی دیرینه با وزیر اعظم و هم چنین مکاتبات ازبکان و علما مبنی بر حمله مشترک به ایران به خاطر دفاع از مسلمانان سنی قفقاز و ریشه‌کن کردن مذهب تشیع در ایران، با شروع جنگ موافقت نمود (جی شاو، ۱۳۷۰: ۱۲/۱-۳۱۱).

لجاجت‌ها و اقدامات غیرعقلانه اسماعیل باعث گردید تا سرداران قزلباش توطئه مرگ او را طراحی و در ۹۸۵هـ.ق/۱۵۷۷م پس از یک و نیم سال سلطنت، وی را مسموم و به قتل برسانند (روملو، ۱۳۸۴: ۱۵۴۳-۱۵۴۴/۳).

### محمد خدابنده و عثمانی

آشفته‌گی‌هایی که در زمان به قدرت رسیدن محمد خدابنده در ایران ایجاد شد، فرصت مناسبی را در اختیار مراد سوم قرار داد تا به فکر لشکر کشی به ایران بیافتد. هر چند که صوقللو، وزیر اعظم مراد سوم، در راستای پایبندی به صلح آماسیه، راضی به جنگ با ایران نبود اما وزیر دوم و سوم (مصطفی پاشا و سنان پاشا)، مراد سوم را به جنگ با ایران تحریک نمودند (پورگشتال، ۱۳۸۷: ۱۴۸۷/۲) و سلطان عثمانی نیز با شروع جنگ موافقت نمود. اولین جنگ در چلدیر با فرماندهی لالامصطفی پاشا آغاز گردید و نیروهای عثمانی توانستند گرجستان، تفلیس و شماخی مرکز شیروان را بتصرف خود درآورند و با فرا رسیدن زمستان بازگشتند (اوزون چارشی لی، ۱۳۹۰: ۸۶/۳).

این سلسله از جنگ‌های ایران و عثمانی به مدت پنج سال تا ۹۸۹هـ.ق/۱۵۸۱م به طول انجامید و تنها نبرد اول آنها تعیین کننده و سرنوشت ساز بود که عثمانی‌ها توانستند تفلیس را در ۹۸۶هـ.ق/۱۵۷۸م تصرف نمایند و شروان و بیشتر سواحل غربی خزر تحت نظارت عثمانی‌ها قرار گرفت. اما این حملات با مقابله‌های موفقیت‌آمیز صفویان، قتل‌عام هزاران سنی و ادامه رقابت‌های داخلی استانبول، اقبال را از عثمانی‌ها گرفت و صفویان نظارت خویش بر بخش‌های جنوبی قفقاز را حفظ کردند و علیرغم نزاع دو امپراتوری، طی چند سال پس از آن تقریباً تغییری در وضع موجود حاصل نشد (جی شاو، ۱۳۷۰: ۱۲/۱-۳۱۱).



در اوایل حکومت سلطان محمد خدابنده، گروهی از کردهای تابع حکومت صفوی که در بین ولایت‌های وان و آذربایجان به سر می‌بردند با حمایت خسرو پاشا، حاکم وان، بر نواحی سلماس، خوی، ارومیه، اشکنویه و برخی از نواحی مراغه حمله کرد و آن نواحی را مورد غارت قرار دادند (واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۷۲: ۵۹۶؛ ترکمان، ۱۳۸۲: ۲۳۱/۱). این شورش کردها، زمینه را برای اجرای نقشه حکومت عثمانی در حمله به ایران فراهم کرد. قریب به اتفاق کردها، مسلمان و سنی مذهب بوده‌اند که این مذهب کردها در تقابل صفویان و عثمانی اغلب به نفع عثمانی‌ها تمام می‌شد و کردهای سنی مذهب، با اعراب و ترکهای همسایه خود اغلب به علت اعتقادات مذهبی در توافق به سر می‌بردند (مک داول، ۱۳۸۰: ۵۳-۴).

پس از شورش کردها و غارت نواحی یاد شده توسط آنها، مردم شروان نیز که از اوضاع و احوال به هم ریخته ایران آگاهی داشتند از سلطان مراد سوم درخواست نمودند تا نسبت به تسخیر آن منطقه اقدام نماید (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۸۵). سلطان مراد نیز بر خلاف مفاد صلح آماسیه تصمیم گرفت ولایت آذربایجان و شروان را تسخیر نماید. در نتیجه، مصطفی پاشا را با لشکر عثمانی روانه ایران نمود (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۲۵۶/۲) و عثمان پاشا مأمور شد تا با همراهی خان تاتار به ولایت شروان حمله نماید (پورگشتال، ۱۳۸۷: ۱۴۸۷/۲).

چون خبر حمله مصطفی پاشا به ایران رسید سلطان محمد خدابنده، نامه محبت‌آمیزی به پادشاه عثمانی نوشت و در آن ضمن یادآوری مفاد صلح آماسیه، دلایل نقض آن را از سلطان عثمانی جویا شد اما سفیر حامل نامه در مرز توسط مأموران عثمانی نگاه داشته شد و مانع از رسیدن این نامه به دست سلطان شدند (رمضانی، ۱۳۸۹: ۱۰۸) و مصطفی پاشا از راه ارزوم به ولایت قارص رفت و به تعمیر قلعه آن جا مشغول گردید که این امر بر خلاف مفاد صلح آماسیه بوده است و این منطقه می‌بایست منطقه بی‌طرف و غیر نظامی میان ایران و عثمانی می‌بود. مولف «کتاب زندگانی شاه عباس اول» به نقل از «تاریخ کشیشان کرملیت» می‌نویسد: این اقدام مصطفی پاشا موجب شد تا سلطان محمد، نامه‌ای به وی بنویسد و در آن تهدید نماید که اگر قلعه ساخته شود سپاه ایران آن جا را فتح و سربازان ترک را خواهد کشت. مصطفی پاشا نیز در پاسخ به این تهدید شاه ایران، ۳۰ تن از امیران ایران را کشت و سرهای آنها را در زیر پی قلعه ریخت و دو بار قاطر گلوله تفنگ به همراه سفیر ایران فرستاد و گفت: «در اردوی من جز این هدیه‌ای برای شاه ایران پیدا نمی‌شود» (فلسفی، ۱۳۷۵: ۷۸). هر چند که سلطان محمد به امرای نواحی آذربایجان، قراباغ و ارمنستان، دستور مقابله با پیشروی قوای عثمانی را صادر کرد اما به علت اختلافات قیابیل ترکمان و استاجلو، امیرخان حاکم آذربایجان از دستور سرپیچی نمود و این امر باعث شکست سپاه ایران در مقابل مصطفی پاشا گردید (واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۷۲: ۵۶۹؛ بدلیسی، ۱۳۷۷: ۲۷۲/۲).

حمزه میرزا، ولیعهد، که به مقابله با تهاجم عثمانی به شروان رفته بود توانست عادل‌گرای خان برادر امیر تاتار را به اسارت بگیرد و عثمان پاشا را مجبور نماید تا شروان را رها نمود و به سمت دربند فرار کرد (پورگشتال، ۱۳۸۷: ۱۴۹۷/۲). قزلباشان پس از این واقعه توانستند سرزمین شروان را تصرف نمایند و مصطفی پاشا به دربند گریخت که سلطان مراد سوم او را عزل و سنان پاشا را به جای او منصوب کرد (فلسفی، ۱۳۷۵: ۹۵؛ اوزون چارشی لی، ۱۳۹۰: ۷/۳-۸۶).

قزلباش‌ها برای جلب نظر برادر عادل‌گرای با او به احترام رفتار کردند اما عادل‌گرای، درصدد



جنگ برآمد و در این درگیری‌ها کشته شد (واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۷۲: ۵۷۲-۵۷۰). در آغاز سال ۹۸۸هـ.ق/۱۵۸۰م، سنن پاشا، فرمانده سپاه عثمانی، به منظور تسخیر بقیه ولایات قفقاز و گرجستان به ارزروم آمد و با ارسال سفیری به حضور سلطان محمد خدابنده از آمادگی خود برای واسطه‌گری جهت ایجاد صلح بین ایران و عثمانی خبر داد به شرط آن که ایران از تمام ولایات شروان، شکی و آن قسمت از آذربایجان و گرجستان که به تصرف حکومت عثمانی درآمده است؛ صرف‌نظر کند و با ارسال سفیر و نامه‌ای به دربار سلطان عثمانی از اقدامات گذشته عذرخواهی کند و گرنه لشکریان ترک باقی ولایات ایران را تسخیر خواهند کرد، اما سرداران قزلباش شرط مصالحه را تطبیق شرایط با صلح آماسیه دانستند و یادآور شدند که ولایات شکی و شروان در تصرف قوای عثمانی نیست و شکست گذشته سپاه قزلباش را ناشی از پراکندگی سپاه در مناطق مختلف دانستند و آمادگی خود را برای جنگ در صورت عدم مصالحه اعلام نمودند و آن بخش از شروان را که از تصرف ایران خارج شده بود؛ باز پس گرفتند. در این میان تلاش‌های سنن پاشا برای برقراری صلح بین ایران و عثمانی نتیجه‌ای نداشت و هر چند که فرستاده سلطان محمد به دربار مراد سوم رفته بود و پیشنهاد صلح برای جلوگیری از خونریزی‌های بی‌حاصل بر مبنای مرزهای گذشته را مطرح کرده بود (اوزون چارشی‌لی، ۱۳۹۰: ۸۸/۳؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۹۱) اما ناتوانی ایران در حفظ شروان و از دست دادن آن منطقه باعث گردید تا فتنه‌انگیزی‌های عثمان پاشا اثرگذار باشد و مراد سوم را به ادامه جنگ با ایران تشویق نمود. هم‌چنین عثمان پاشا در اوایل ۹۸۹هـ.ق/۱۵۸۱م با استفاده از گرفتاری‌های ایران در نواحی خراسان بر قلعه شماخی تاخت و دست ایران را به کلی از شروان کوتاه ساخت (شاملو، ۱۳۷۵: ۱۰۶).

اقدامات عثمان پاشا باعث عزل سنن پاشا گردید و فرهاد پاشا به عنوان فرمانده سپاه عثمانی منصوب شد و با کمک رؤسای کرد، از راه قارص به ارمنستان تاخت و آن ناحیه را با قلعه ایروان تصرف کرد (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۲۷۳/۲). اختلافات داخلی در سپاه ایران باعث شد تا عثمانی از فرصت استفاده کرده و سراسر قفقاز و قسمت بزرگی از آذربایجان را تصرف نماید.

افزایش اختلافات داخلی در ایران و اقدامات نسنجیده حمزه میرزا موجب شد تا در ۹۹۳هـ.ق/۱۵۸۵م عثمان پاشا بتواند تبریز را تصرف نماید و جعفر پاشا را به حکومت تبریز منصوب نماید. هر چند که عثمانی‌ها در تبریز مستقر شده بودند اما مقاومت مردم تبریز و حملات قزلباش‌ها موجب درگیری‌هایی بین نیروهای عثمانی و قزلباش شد که با مرگ عثمان پاشا و جانشینی چغال اوغلی این درگیری‌ها بار دیگر به علت اختلافات داخلی میان سرداران قزلباش به شکست آنها انجامید (ولی‌قلی شاملو، ۱۳۷۵: ۱۱۱-۱۲/۱).

پیروزی حمزه میرزا بر مخالفین داخلی در نبردی در نزدیکی سلطانیه، سبب حرکت او به سمت تبریز شد (قزوینی، ۱۳۶۷: ۳۷). این امر موجب شد تا فرهاد پاشا با تقویت نیروهای عثمانی در تبریز مانع از ورود سپاه قزلباش به این شهر شود. ناتوانی قزلباشان در تصرف تبریز و قسمت غربی آذربایجان و نیز احتمال از دست دادن نواحی شرقی آن منطقه و قسمتی از عراق، حمزه میرزا را برآن داشت تا دعوت مصالحه فرهاد پاشا را بپذیرد (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۱۱۳-۱۱۱). اما حمزه میرزا کشته شد (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۲۸۳/۲) و این مصالحه به نتیجه نرسید.

### شاه عباس اول و عثمانی

اوضاع آشفته ایران که در زمان به قدرت رسیدن شاه عباس در اثر اختلاف داخلی ایجاد شده بود باعث



گردید تا شاه عباس در ابتدا به استقرار نظم و سرکوبی شورش‌های داخلی و مدعیان تاج و تخت اقدام نماید. شاه عباس در راستای ایجاد وحدت داخلی به تقویت مذهب شیعه پرداخت و با استفاده از نیرو و قدرت مذهبی در صدد بود تا بتواند نوعی وحدت سیاسی را در زیر چتر وحدت مذهبی ایجاد نماید. پس از آن بود که شاه عباس در راستای تجهیز ارتش به سلاح‌های جنگی و هم‌چنین تربیت نیروی نظامی به شیوه اروپائیان اقدام نمود. از سوی دیگر آگاهی شاه عباس از پیشرفت اروپائیان و هم‌چنین آگاهی از وضعیت سیاسی دنیا، در صدد برآمد تا اتحاد با کشورهای اروپایی، جبهه متحدی را علیه عثمانی تشکیل دهد. در همین راستا بود که پیشنهادات برادران شرلی مبنی بر ارتباط با حکومت‌های اروپایی و جلب اتحاد و دوستی آنها بر ضد عثمانی و هم‌چنین ترمیم و تربیت و اصلاح ارتش و تربیت افراد ایرانی به روش نظامی جدید و تهیه سلاح‌های آتشین؛ مورد تأیید شاه عباس قرار گرفت (شرلی، ۱۳۸۷: ۸-۲۰۷).

با توجه به درخواست شاه عباس از حکومت‌های اروپایی که همواره در قالب‌های گوناگون در صدد حذف مسلمانان بودند، برای اتحاد علیه حکومت عثمانی می‌توان به این نتیجه رسید که حکومت صفویه همواره برای حذف عثمانی از صحنه سیاسی دست به دامن مسیحیان شد و سیاست تسامح و تساهل مذهبی را در مقابل سایر ادیان مبنای سیاست خارجی خود قرار می‌دادند اما در روابط سیاسی دو حکومت مسلمان با یکدیگر خیری از این تسامح و تساهل وجود نداشت و به صورت مرتب و مکرر هر کدام سعی در برانگیختن احساسات مذهبی نیروهای خویش جهت حمله به دیگری، از مذهب استفاده ابزاری می‌کردند.

حمزه میرزا در زمان سلطان محمد خدابنده مذاکرات صلحی را با عثمانی آغاز کرده بود که با مرگ وی نیمه‌تمام ماند (ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۰۶/۲) و با روی کار آمدن شاه عباس اول و ناآرامی‌های ناشی از تحرکات ازبکان و اختلافات داخلی، خسروپاشا، والی وان، فرهادپاشا را به لشکرکشی به قزلباغ تحریک نمود تا بتواند آن ولایت و قلعه گنجه را تصرف کند. آنها توانستند گنجه، قزلباغ و نهاوند را تصرف نمایند (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۱۰۸؛ ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۰۶/۲).

### پیمان صلح استانبول

هرچند در این زمان شرایط صلح از نظر شاه عباس مناسب نبود، اما هجوم ازبکان و عثمانی از غرب و شرق ایران، عدم وجود اتحاد در بین نیروهای قزلباش و برخی شورش‌های داخلی او را وادار کرد تا با حکومت عثمانی به مصالحه بپردازد (ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۰۹/۲). بنابراین شاه عباس در سال ۹۹۸ هـ.ق/۱۵۹۰م هجری به ریاست مهدقلی خان چاوشلو، حکمران اردبیل، به همراه حیدر میرزا، به نزد سلطان مراد سوم فرستاد و بدین ترتیب پیمان صلح استانبول امضاء گردید و به جنگ ایران و عثمانی پایان داد (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۱۰۸؛ الحسینی القمی، ۱۳۸۳: ۳/۲-۸۹۲؛ بدلیسی، ۱۳۷۷: ۲۹۵/۲؛ اوزون چارشی لی، ۱۳۹۰: ۹۰/۳).

به موجب این پیمان قسمت غربی آذربایجان به‌انضمام شهر تبریز، ولایات ارمنستان، شکی، شروان، گرجستان، قزلباغ، قسمتی از لرستان و قلعه نهاوند در دست عثمانی باقی ماند و همچنین استرداد اسرای دو طرف، پناه ندادن حکومتین به فراریان، منع سب خلفای راشدین و عایشه در ایران مورد تعهد





طرفین قرار گرفت و حیدر میرزا، پسر حمزه میرزا، به عنوان گروگان به استانبول فرستاده شد (شاردن: ۱۳۷۲، ۱۸۶۶/۵؛ اوزون چارشی لی، ۱۳۹۰: ۹۰/۳؛ احمد یاقی، ۱۳۹۲: ۹۰).

پذیرش شرایط صلحی که برای ایرانیان تحقیق‌آمیز بود، نشان از ضعف شاه عباس در هنگام رسیدن به سلطنت دارد (سیوری، ۱۳۹۱: ۷۵). اما شاه عباس در سال ۱۰۰۱هـ.ق/۱۵۹۳م پناهنده شدن امیر قرچه داغ به دربار عثمانی را نشانه‌ای از نقض قرار داد استانبول عنوان کرد (ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۰۶/۲؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۱۱۵).

بعد از انعقاد قرارداد استانبول ارتباطاتی بین ایران و اروپا شکل گرفت و سفرایی از جانب دو طرف رد و بدل گردید که این ارتباط در صدد اتفاق و سازش بین این کشورها، علیه عثمانی بود (اوزون چارشی لی، ۱۳۹۰: ۹۱/۳). در ۱۰۰۳هـ.ق/۱۵۹۵م، مراد سوم از دنیا رفت و محمد سوم جانشین او شد (ترکمان، ۱۳۸۲: ۵۰۴-۵۰۵/۲).

### دوران جنگ و صلح

شاه عباس که توانسته بود قدرت سپاه خویش را افزایش دهد در این زمان در اندیشه بازگرداندن مناطق ایران که توسط حکومت سنی عثمانی تصرف شده بود، افتاد (شاردن، ۱۳۷۲: ۱۸۶۶/۵). در این زمان بود که کشورهای اروپایی که برای شکست دادن عثمانی‌ها با شاه عباس متحد شده بودند نامه‌ای به ایران فرستادند و از عزم جدی خود برای مقابله و حمله به عثمانی خبر دادند (شرلی، ۱۳۸۷: ۱۷۵).

شاه عباس که از یک طرف سپاه خود را تجهیز نموده و از سوی دیگر به اتحاد با اروپاییان در مقابله با عثمانی پشت گرم شده بود؛ پیشنهادات سفیر عثمانی مبنی بر تجدید معاهده واگذاری گرجستان، آذربایجان و کردستان به عثمانی و همچنین واگذاری خراسان به اوزبکان را نپذیرفت (همان: ۱۸۳). در این میان «عیای نهانند، که اکثر شیعه مذهبند، با رومی‌ها نمی‌آمیختند» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۰۷/۲) و در سال ۱۰۱۲هـ.ق/۱۶۰۳م علیه حکام عثمانی دست به شورش زدند. این امر باعث شد تا نهانند به دست شاه عباس بیافتد (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۱۵۳). در این سال هم‌چنین به علت حمله پادگان‌های ترک آذربایجان به شهر سلماس و بروز اختلاف بین قاضی بیگ از کردهای سلماس و سرخوش علی پاشا، بیگلربیگی تبریز، باعث گردید تا قاضی بیگ خود را مطیع حکومت ایران اعلام و از شاه عباس تقاضای کمک نماید (اوزون چارشی لی، ۱۳۹۰: ۹۱/۳؛ پورگشتال، ۱۳۸۷: ۱۶۷۶/۳).

در این میان آگاهی شاه عباس از خالی شدن تبریز از نیروهای عثمانی موجب حمله وی به تبریز شد و علی پاشا را شکست داده و شهر تبریز را به تصرف درآورد و پس از ۱۸ سال این شهر را به ایران ملحق نمود (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۱۵۳؛ قزوینی، ۱۳۶۷: ۴۰). علاوه بر این اوضاع پر آشوب و ضعف امپراتوری عثمانی و اوضاع ناآرام آناتولی و اعلام استقلال حکام ایالات علیه دربار عثمانی و همچنین عدم موفقیت عثمانی در نبرد با اتریش مانع از اقدامات عثمانی در این زمان گردید (اوزون چارشی لی، ۱۳۹۰: ۹۲/۳). به این ترتیب شهرها و قلعه‌های آذربایجان یکی پس از دیگری به تصرف ایران درآمد و شاه عباس توانست ایروان، نخجوان، شیروان، شماخی و گنجه را از دست عثمانی‌ها خارج نماید (شاملو، ۱۳۷۵: ۱۸۴/۱؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۱۵۳). تصرف قلعه وان توسط قزلباش‌ها در ۱۰۱۳هـ.ق/۱۶۰۵م و فرار نیروهای عثمانی از تبریز به سوی دیاربکر باعث شد تا پیشنهاد صلح از سوی عثمانی‌ها مطرح شود (مستوفی، ۱۳۷۵: ۹۵).



مرگ مصطفی پاشا در ۱۰۱۴ هـ.ق/۱۶۰۵م و بی سرفرمانده بودن نیروهای عثمانی تا ۱۰۱۹ هـ.ق/۱۶۱۰م باعث گردید تا شاه عباس بتواند بخش‌های دیگری از ایران را که در تصرف عثمانی بود باز پس بگیرد. او در ۱۰۱۵ هـ.ق/۱۶۰۷م موفق شد مرزهای ایران را به مرزهای مشخص شده در صلح آماسیه برساند و مذاکرات صلح بین دو حکومت در این زمان آغاز شد (سیوری، ۱۳۹۱: ۸۵) و ایلچی روم بنام خیرالدین جهت انجام صلح به اردوی شاه در چمن سلطان آمد (وحید قزوینی ۱۳۸۳: ۱۷۴).

انتخاب قویوجی مراد پاشا به عنوان سرفرماندهی نیروهای عثمانی در جبهه ایران در سال ۱۰۱۹ هـ.ق/۱۶۱۰م موجب شد تا به منظور تسریع در پذیرفته شدن صلحی که به شاه عباس پیشنهاد شده بود از ارزروم به سمت تبریز حرکت کند (اوزون چارشی‌لی، ۱۳۹۰: ۹۳/۳).

پیروزی‌های شاه عباس در نبرد با عثمانی علت رضایت دو کشور به انعقاد صلح بود که پس از مذاکرات طولانی، پیمان صلحی در سال ۱۰۲۱ هـ.ق/۱۶۱۲م منعقد و بر اساس آن مرزهای دو کشور بر اساس صلح آماسیه تعیین شد و عثمانی‌ها از تمام ادعاهای خود نسبت به فتوحات مراد و محمد سوم دست برداشتند که این نخستین عقب‌نشینی حکومت عثمانی بود (شاردن، ۱۳۷۲: ۱۸۶۷/۵؛ احمد یاقی، ۱۳۹۲: ۹۴) و شاه عباس نیز در مقابل موافقت کرد که به ازای اراضی که به موجب معاهده اول استانبول از دست داده بود و اینک، بازپس گرفته است سالانه دویست بار ابریشم به حکومت عثمانی بدهد (اوزون چارشی‌لی، ۱۳۹۰: ۹۴/۳؛ سایکس، ۱۳۸۰: ۲۵۴/۲؛ بیات، ۱۳۸۴: ۴۱۵).

عدم ارسال دویست بار ابریشم که شاه عباس آن را نوعی باج تلقی می‌کرد و حمله او به گرجستان و اعلام جنگ با سپاه عثمانی باعث شد تا صلح استانبول دوم، سه سال بیشتر دوام نداشته باشد (شرلی، ۱۳۸۷: ۱۹). «معاهده استانبول دوم نتوانست اختلاف میان حکومتین را از میان بردارد» و از این زمان به بعد امنیت شهرهای شمال غربی و غرب ایران را دستخوش تحولات قرار داد (بیانی، ۱۳۷۸: ۴۶۲).

عثمانی‌ها در ۱۰۲۵ هـ.ق/۱۶۱۶م در پی عدم ارسال ابریشم توافق شده و همچنین فعال نمودن یک گروه اکتشافی ایرانی در گرجستان، به محاصره ایروان و دیگر شهرهای ایران اقدام نمودند (سایکس، ۱۳۸۰: ۲۵۵/۲) و توانستند ایروان را محاصره نمایند اما این حمله با شکست مواجه شد و حملات عثمانی‌ها در این زمان نتیجه‌ای نداشت و بار دیگر مذاکرات منجر به انعقاد عهدنامه صلح ایروان در سال ۱۰۲۷ هـ.ق/۱۶۱۸م شد. این معاهده همان صلح دوم استانبول بود با این تفاوت که قرار شد به جای دویست بار ابریشم، صد بار قماش و سایر اجناس داده شود و بغداد و حدود آخیسکه مرز تعیین شد (اوزون چارشی‌لی، ۱۳۹۰: ۹۶/۳) و تا سال ۱۰۳۲ هـ.ق/۱۶۲۳م آرامشی در صحنه نبرد میان طرفین ایجاد شد.

شاه عباس در سال ۱۰۳۲ هـ.ق/۱۶۲۳م در پی بروز اختلافات ایجاد شده در بغداد که تحت کنترل حکومت عثمانی بود به آن جا لشکر کشی نمود و توانست بغداد و نواحی آن را که سلیمان قانونی از شاه تهماسب در ۹۴۰-۹۴۱ هـ.ق/۱۵۳۴م گرفته بود، تصرف نموده و مدارس و زیارتگاه‌های سنی از جمله مساجد گیلانی و ابوحنیفه آسیب فراوان دید (قزوینی، ۱۳۶۷: ۴۵؛ دوری، ۱۳۷۵: ۵۰).

شاه عباس با تصرف مجدد کربلا و نجف، احساسات مذهبی قزلباش‌ها را کاملاً جلب نمود به طوری که در این جنگ‌ها دامنه مجادلات مذهبی بالا گرفت و مقرر شد تا «جمعی که ملازم نباشند غیرت دین و مذهب را منظور داشته به سفر و جهاد با مخالفین دین مبین حاضر گردند» (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۵۸-۱۵۷).

عثمانی‌ها در ۱۰۳۴ هـ.ق/۱۶۲۵م بار دیگر به بغداد حمله نمودند که پس از شش ماه محاصره بغداد



نتوانستند این شهر را تصرف نمایند و شکست خوردند، برتری ایران در این زمان کاملاً محسوس بود. اگر چه شاه عباس در ابتدای سلطنتش بخش‌های زیادی از ایران را به عثمانی واگذار نموده بود اما با تدبیر و درایت توانست قدرت ایران را به حدی برساند که عثمانی‌ها در پی فتوحات آسان در ایران نبودند. شاه عباس توانسته بود با اتکاء به نیرو و قدرت مادی و معنوی خود و همچنین با اطمینان از جانب متحدین اروپایی با سلاطین عثمانی از جمله مراد سوم، محمد سوم، احمد و مراد چهارم دست و پنجه نرم کند و در اکثر مواقع به عنوان فاتح و پیروز بیرون بیاید. او توانست تا پایان عمرش تمام ایلات ایرانی را که به وسیله عثمانی اشغال شده بود باز پس بگیرد و وضعیتی را ایجاد نمود که تا آخر دوران سلطنتش عثمانی‌ها نتوانستند به آسانی به خاک ایران تجاوز نمایند. در این دوره بود که علاوه بر جنگ و خونریزی‌هایی که اتفاق می‌افتاد دو حکومت حاضر به صلح می‌شدند و دربارهای اصفهان و استانبول شاهد رفت و آمد سفرای دو کشور بودند (شاردن، ۱۳۷۲: ۱۸۶۷/۵).

### نتیجه‌گیری

حکومت صفویه پس از تشکیل توسط شاه اسماعیل صفوی، مذهب شیعه اثنی‌عشری را به عنوان مذهب رسمی حکومت خود اعلام نمود و از این طریق توانست ایدئولوژی مذهبی را در بین جامعه گسترش دهد و با استفاده از این سیاست، پایه‌های قدرت سیاسی خویش را مستحکم نماید. هر چند مؤسس حکومت صفویه این کار را مأموریتی از سوی «ئمه معصومین» عنوان می‌کرد و خود را مأموری برای ترویج و گسترش مذهب شیعه می‌دانست اما انگیزه‌های کشورگشایی و حکمرانی از مهم‌ترین اندیشه‌های شاهان صفوی بوده است که در زیر پوشش مذهب صورت می‌گرفت. به طوری که در این راستا اقداماتی خشونت‌بار را انجام داده که حساسیت همسایگان سنی مذهب خود را برانگیخت. دو همسایه مسلمان صفویه یعنی عثمانی در غرب و ازبکان در شرق که سیاست مذهبی خویش را بر پایه تفکرات و اعتقادات اهل تسنن پایه‌ریزی کرده بودند، تشکیل حکومت شیعی مذهب را در همسایگی خود، زنگ خطری برای موجودیت و مانعی در راه کشورگشایی خویش می‌دانستند. تعصبات مذهبی که در این زمان در میان حکومت‌های مسلمان همسایه شکل گرفته بود باعث گردید تا روابط این حکومت‌های مسلمان تحت تأثیر تفکرات مذهبی جنبه خشونت‌باری به خود بگیرد و هر کدام از این حکومت‌ها برای رسیدن به مقاصد خود، مذهب را بهانه‌ای برای توجیه عملکرد خود قرار می‌دادند. علاوه بر اینکه حکومت‌های سنی مذهب، شیعه را رفض و شیعیان را رافضی و مرتد می‌دانستند صفویان نیز سنی‌مذهبان را مرتد و کافر می‌دانستند و اعتقادات آنان را به چالش می‌کشیدند و این باور را در جامعه ترویج می‌کردند که غاصبان امر خلافت بوده‌اند و برگرداندن حق خاندان پیامبر (ص) را بر خود واجب می‌دانستند. آنان در این راه از هیچ کوششی دریغ نورزیده و اعمال خشونت‌بار و قتل و غارت بسیاری را مرتکب شدند و در تلاش بودند تا با تحریک احساسات مذهبی مردم شیعه مذهب در نواحی مختلف این اقدامات خویش را در حکم غزا و جهاد بنامند و عنوان شهید را برای کسانی که در این مسیر کشته شدند قرار دهند. از سوی دیگر سنی‌مذهبان متعصبی که در غرب خود را خلیفه مسلمان می‌دانستند شیعه را مرتد و بدعت‌گذار در دین می‌خواندند و آنان را به واسطه سب و لعن خلفا و عایشه، خارج از شان مسلمانی می‌نامیدند و با جهاد عنوان کردن جنگیدن با این گروه از مسلمان، قتل و غارت آنان را واجب و



فاضل تر از جهاد با کفار اروپایی می‌دانستند.

یکی از جنبه‌های بررسی نگرش مذهبی تأثیر آن در استقلال سیاسی حکومت صفویه است. هر چند برخی از مورخان و تاریخ‌نگاران بر این باورند که صفویه با انتخاب ایدئولوژی شیعی توانست استقلال سیاسی پیدا کند، اما باید گفت که استقلال سیاسی همیشه مستلزم وجود استقلال مذهبی نیست چرا که همزمان با حکومت صفوی نیز حکومت‌هایی از جمله ازبکان، عثمانی و گورکانیان وجود داشت که علیرغم وحدت مذهبی دارای استقلال سیاسی نیز بودند. بنابراین نمی‌توان استقلال سیاسی را مستلزم استقلال مذهبی عنوان کرد. از سوی دیگر نیز برخورد این حکومت‌های مسلمان با هم مذهبیان خویش نیز ردی بر این ادعای مورخین می‌باشد. چرا که هم حکومت‌های سنی مذهب علیرغم وحدت و تعصبات مذهبی به صورت مکرر با یکدیگر در جنگ و جدال بودند و از آن سو صفویه در مواردی با شیعیان از جمله مشعشیان خوزستان جنگ و جدال‌هایی داشت و حتی در حمله نجم ثانی به قرشی تعداد زیادی از سادات شیعه مذهب قتل عام شدند. بنابراین هر چند که مذهب به عنوان بهانه‌ای برای توجیه کشورگشایی و گسترش قلمرو عنوان می‌شد اما تنها پوششی برای این‌گونه اعمال و رفتارهای حاکمان بود به طوری که در حکومت صفویه بعد از تثبیت حکومت و قدرت‌گیری کامل آن شاهد نوعی تسامح و تساهل در رفتار شاهان صفوی هستیم. در پایان می‌توان نتیجه گرفت که هر چند اختلافات مذهبی در نوع روابط حکومت صفویه با عثمانی تأثیر گذار بود، اما نمی‌توان آن را به عنوان تنها عامل مؤثر در این روابط عنوان کرد.

#### منابع و مأخذ

- اسپنقچی پاشازاده، محمد عارف، (۱۳۷۹)، انقلاب الاسلام بین الخواص و العوام، مصحح رسول جعفریان، قم: دلیل.
- اعتماد السلطنه، محمد حسن خان، (۱۳۶۷)، تاریخ منتظم ناصری، مصحح محمد اسماعیل رضوانی، جلد ۲، تهران: دنیای کتاب.
- افوشته ای نطنزی، محمود بن هدایت الله، (۱۳۷۳)، نقاوة الآثار فی ذکر الاخیار فی تاریخ الصفویه، مصحح احسان اشراقی، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- الحسینی، خورشاه بن القباد، (۱۳۷۹)، تاریخ ایلچی، نظام شاه، مصحح محمد رضا نصیری و کوئیچی هاندا، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- الحسینی القمی، قاضی احمد بن شرف الدین الحسین، (۱۳۸۳)، خلاصه التواریخ، مصحح احسان اشراقی، تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.
- اوزون چارشی لی، اسماعیل حقی، (۱۳۹۰)، تاریخ عثمانی، ترجمه ایرج نوبخت، تهران: کیهان.
- بابیوردی، حسن، (۱۳۴۹)، تاریخ پناهندگان ایران از عهد صفویه تا اواخر قاجار، تهران: انتشارات وحید.
- باربارو، جوزوفا، (۱۳۸۱)، سفرنامه های ونیزیان در ایران، ترجمه منوچهر امیری، چاپ دوم، تهران: خوارزمی.
- بدلیسی، شرف خان، (۱۳۷۷)، شرفنامه، مصحح ولادیمیر ولیامینوف، جلد ۲، تهران: اساطیر.
- بیات، عزیز الله، (۱۳۸۴)، تاریخ تطبیقی ایران با کشورهای جهان، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- بیانی، خانبابا، (۱۳۷۸)، تاریخ نظامی ایران، جنگهای دوره صفویه، تهران: زرین قلم.



- پارسا دوست، منوچهر، (۱۳۷۵)، شاه اسماعیل اول با اثرهای دیرپای در ایران، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- پطروشفسکی، ایلیا باولیچ، (۱۳۶۳)، اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، چاپ هفتم، تهران: انتشارات پیام.
- پورگشتال، هامر، (۱۳۸۷)، تاریخ امپراطوری عثمانی، ترجمه میرزا زکی علی آبادی، تهران: اساطیر.
- ترکمان، اسکندریگ، (۱۳۸۲)، تاریخ عالم آرای عباسی، مصحح ایرج افشار، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- جعفریان، رسول، (۱۳۸۶)، صفویه از ظهور تا زوال، تهران: انتشارات کانون اندیشه جوان.
- جهانگشای خاقان (۱۳۶۴)، تاریخ شاه اسماعیل، سلام آباد: انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- جی، شاو، استانفورد، (۱۳۷۰)، تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید، ترجمه محمود رمضان زاده، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- خواند میر، غیاث الدین بن هماد الدین، (۱۳۸۰)، تاریخ حبیب السیر، چاپ چهارم، تهران: خیام.
- دورسون، داود، (۱۳۸۰)، دین و سیاست در حکومت عثمانی، ترجمه منصوره حسینی و داود وفایی، تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- دوری، عبدالعزیز، (۱۳۷۵)، بغداد، ترجمه اسماعیل حکومت شاهی و ایرج پروشانی، تهران: بنیاد دایرة المعارف اسلامی.
- راقم سمرقندی، میر سید شریف، (۱۳۸۰)، تاریخ راقم، مصحح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- رضائی، عباس، (۱۳۸۹)، سرخ سران قزلباش، تهران: انتشارات کتاب تارا.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۷)، معاهدات تاریخی ایران، چاپ دوم، تهران: ترفند.
- روملو، حسن بیگ، (۱۳۸۴)، احسن التواریخ، به اهتمام عبدالحسین نوائی، تهران: انتشارات اساطیر.
- رویمر، هر، (۱۳۸۷)، تاریخ ایران دوره صفویان پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه یعقوب آژند، چاپ سوم، تهران: جامی.
- سایکس، سرپرسی، (۱۳۸۰)، تاریخ ایران، ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، جلد دوم، چاپ هفتم، تهران: انتشارات افسون.
- سومر، فاروق، (۱۳۷۱)، نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی، ترجمه احسان اشراقی و محمد تقی امامی، تهران: گستره.
- سیوری، راجر، (۱۳۹۱)، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، چاپ بیستم، تهران: نشر مرکز.
- شاردن، (۱۳۷۲)، سفرنامه شاردن، ترجمه اقبال یغمایی، تهران: طوس.
- شاملو، ولی قلی بن داود قلی، (۱۳۷۵)، قصص الخاقانی، مصحح سید حسن سادات ناصری، جلد ۱ و ۲، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- شرلی، آنتونی، (۱۳۸۷)، سفرنامه برادران شرلی، مصحح علی دهباشی، تهران: نگاه.
- عالم آرای شاه اسماعیل، (۱۳۹۱)، مصحح اصغر منتظر صاحب، چاپ چهارم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- فلسفی، نصرالله، (۱۳۴۵)، زندگانی شاه عباس اول، جلد ۳، چاپ ششم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.



- \_\_\_\_\_، (۱۳۷۵)، زندگانی شاه عباس اول، جلد ۱ و ۲، چاپ ششم، تهران: انتشارات علمی.
- \_\_\_\_\_ قاسمی حسینی گنابادی، (۱۳۸۷)، شاه اسماعیل نامہ، مصحح جعفر شجاع کبھانی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- \_\_\_\_\_ کاتبی، سید علی (۲۵۳۵)، مرآت الممالک، ترجمہ محمود تفضلی و علی گنجہ لو، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- \_\_\_\_\_ مزای، م، (۱۳۸۸)، پیدایش حکومت صفوی، ترجمہ یعقوب آژند، چاپ دوم، تهران: گسترہ.
- \_\_\_\_\_ مستوفی، محمد محسن، (۱۳۷۵)، زبده التواریخ، مصحح بہروز گودرزی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- \_\_\_\_\_ مک داؤل، دیوید، (۱۳۸۰)، تاریخ معاصر کرد، ترجمہ ابراہیم یونسی، تهران: پانیذ.
- \_\_\_\_\_ منشی قزوینی، بوداق، (۱۳۸۷)، جواہر الاخبار، مصحح محسن بہرام نژاد، تهران: میراث مکتوب.
- \_\_\_\_\_ نیومن، اندرو، جی، (۱۳۹۳)، ایران صفوی نوزایی امپراتوری ایران، ترجمہ عیسی عبدی، تهران: بنگاہ ترجمہ و نشر کتاب پارسہ.
- \_\_\_\_\_ والہ قزوینی اصفہانی، محمد یوسف، (۱۳۷۲)، خلدبرین، مصحح میر ہاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- \_\_\_\_\_ وحید قزوینی، میرزا محمد طاہر، (۱۳۸۳)، تاریخ جہان آرای عباسی، مصحح سید سعید میر محمد صادق، تهران: پژوهشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- \_\_\_\_\_ ہیٹنس، والت، (۱۳۷۱)، شاه اسماعیل دوم صفوی، ترجمہ کیکاؤس جہاندار، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

پژوہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی